



نقد اقتصاد سیاسی نقد بتواریگی نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

ترانه‌ی «برای»: به نام انقلاب، برای ضدانقلاب

بهنام امینی



بهمن ۱۴۰۱

ترانه‌ی «برای» شروین حاجی‌پور برنده‌ی جایزه‌ی موسیقایی گرمی شده است و بسیاری از دوست‌داران موسیقی در غرب این ترانه را به دلیل تحول‌خواهی و ترقی‌گرایی‌اش واجد تحسین و پاداش دانسته‌اند. واکنش اکثریت قاطعی از جامعه‌ی ایرانی هم به شکل پیش‌بینی‌پذیری مثبت و پر از شور و شعف بوده است. البته از همان زمان انتشار این ترانه برخی از گروه‌های اجتماعی، به‌ویژه فمینیست‌ها و چپ‌ها، از وجود شعار مرد-میهن-آبادی در آن ناخرسند بودند. برخی دیگر نیز از مرکز‌گرایانه بودن محتوای ترانه شکایت داشتند و در ادامه چنین نارضایتی‌هایی، نسخه‌های دیگری از این ترانه نیز توسط هنرمندان دیگری منتشر شدند. با این حال، بسیاری از این ناراضیان هم در نهایت کلیت این ترانه را با چشم پوشیدن بر بعضی اجزاء به زعم آنان ناپسندش، قابل قبول و مثبت ارزیابی کردند، با این استدلال که گویا ترانه به بهترین شکل بازگوکننده دردها و مطالبات جامعه‌ی ایرانی و قیام زن-زندگی-آزادی است. مدعای اصلی این نوشته اینست که طرف‌داران میلیونی این ترانه به‌درستی آن را راوی نگرش منتقدانه اکثریت جامعه‌ی ایرانی می‌دانند اما برخلاف نظر آن‌ها نه تنها کلیت این ترانه و شکل و محتوای آن مترقی نیست بلکه در مجموع منعکس‌کننده‌ی ماهیت ضدانقلابی اکثریت جامعه‌ی ایرانی است. به عبارت دیگر، ترانه «برای» هم‌چون ایدئولوژی لیبرالی حاکم بر جامعه‌ی ایرانی، ظاهری مترقی و اغواگرانه اما ماهیتی ضدانقلابی و منطبق با نظم سیاسی-اجتماعی ناعادلانه‌ی جهان امروز دارد که شوربختانه پژوهاکی پربسامد و غالب در قیام زن-زندگی-آزادی هم پیدا کرده است. بررسی ترانه‌ی عامه‌پسند «برای» با هوادارانی ده‌ها میلیونی حقایق بسیاری درباره‌ی جامعه‌ی ایرانی به ما می‌گوید که هزاران نظرسنجی به‌اصطلاح علمی اما در واقع بازاری و کالایی قادر به بازتاب حتی قطره‌ای از دریای واقعیت‌های این جامعه نخواهد بود. ترانه «برای» به خوبی بازتاب‌دهنده‌ی فهم غالب و عمومی ضدانقلابی از زن-زندگی-آزادی است.

انقلاب و ضدانقلاب

از همان هفته‌های ابتدایی قیام زن-زندگی-آزادی به یک‌باره استفاده از واژه‌ی انقلاب در جامعه‌ی ایران بالا گرفت و از آن زمان عبارت‌های مختلفی هم‌چون «انقلاب زن-زندگی-آزادی»، «انقلاب مهسا»، «انقلاب زنانه»، «انقلاب فمینیستی»، «انقلاب ملی» و «انقلاب ژینا» برای ارجاع به قیام به کارگرفته شده است. این در حالی است که بسیاری از ایرانیان ناراضی از حکومت، به غیر از چپ‌گرایان، تا پیش از این قیام و به دلیل نتایج ناگوار انقلاب ۵۷، موضعی منفی نه تنها نسبت به مقوله‌ی انقلاب بلکه حتی به استفاده از کلمه‌ی انقلاب

داشتند. ناگهانی و دفعتی بودن چنین تغییر موضعی به خودی خود شاهد محکمی است بر واکنشی و احساسی بودن استفاده از آن و نه تأملی انتقادی و اندیشیده به مفهوم انقلاب. در واقع، برداشت غالب عمومی کماکان انقلاب را به معنای براندازی حکومت و تغییر هیأت حاکمه تعبیر می‌کند. البته چنین برداشتی از انقلاب منحصر به جامعه‌ی ایرانی نیست و نظیر آن را در همین دو دهه‌ی گذشته و در انقلاب‌های رنگی و انقلاب‌های بهار عربی هم شاهد بودیم. با این اوصاف، این واقعیت که جامعه‌ی ایران با وجود تجربه‌ی انقلابی این‌چنینی در کم‌تر از نیم‌قرن گذشته باز هم به دنبال رقم زدن تجربه‌ی مشابهی است مایه‌ی نگرانی است. اما برداشت دقیق‌تر و ریشه‌ای‌تری از انقلاب هم وجود دارد که انقلاب را در تحول و دگرگونی عمیق ساختارهای سیاسی، اجتماعی و نمادین جامعه می‌بیند. بدین معنا، علاوه بر تغییر حکومت و تحول کیفی رابطه‌ی حاکمان با جامعه، می‌بایست روابط اجتماعی تولید و مالکیت اقتصادی، روابط جنسیت‌ها و ملیت‌ها و قومیت‌ها و نیز گفتمان، ایدئولوژی و ارزش‌های اجتماعی مستقر بر محور برابری، آزادی و رفع ستم و سلطه و تبعیض متحول شوند. بر مبنای چنین درکی از انقلاب، مخالفان انقلاب یا ضدانقلاب صرفاً حکومت مستقر نیستند بلکه ضدانقلاب شامل تمامی نیروهای سیاسی و اجتماعی می‌شود که با چنین تغییرات عمیقی مخالفت می‌ورزند. بنابراین، انقلاب واقعی مقوله‌ای متفاوت از براندازی است و ضدانقلاب هم علاوه بر حافظان وضع موجود، بسیاری از اصلاح‌گرایان را هم دربرمی‌گیرد.

همین اصلاح‌گرایان بدنه‌ی اصلی مخالفان جمهوری اسلامی را تشکیل می‌دهند و ممکن است گروه‌ها و افرادی از هر گرایش سیاسی اعم از محافظه‌کار، فاشیست، لیبرال و حتی چپ را دربرگیرد. این تنوع در واقع نکته‌ای کلیدی درباره‌ی ضدانقلاب به ما می‌گوید: ضدانقلاب در چهره‌ها و شمایل مختلف و متفاوتی ظاهر می‌شود و اغلب ظاهری مترقی نسبت به حکومت مستقر دارد اما ماهیت ضدانقلابی‌اش را در مخالفت با تغییر ساختارهای نابرابر و ظالمانه‌ی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بروز می‌دهد. بگذارید از سطح سیاسی و با مثالی متأخر از این مسأله رمزگشایی کنیم. میرحسین موسوی اخیراً «برای نجات ایران» خواستار برگزاری رفراندوم و تشکیل مجلس موسسان برای تدوین یک قانون اساسی جدید شده است. موسوی به طور ضمنی از نیروهای «آزادی‌خواه، مدافع استقلال و یک‌پارچگی سرزمینی، خشونت‌پرهیز و توسعه‌گرا» دعوت کرده است با او در این موضع همراه شوند. پیش‌تر از او، رضا پهلوی برای «پس گرفتن ایران» خواهان ائتلاف نیروهای اپوزیسیون به شرط پای‌بندی به «تمامیت ارضی، دموکراسی سکولار و حقوق بشر» شده بود. او نیز هم‌چون موسوی

بارها بر رفراندوم و رأی مردم برای تعیین شکل نظام آینده و تشکیل مجلس موسسان به عنوان سازوکار گذار تأکید کرده است. شباهت راهکارها، شروط و نقشه‌راه پیشنهادی این دو نفر، به‌رغم پس‌زمینه‌ی سیاسی متفاوت آن‌ها، آشکارتر از آن است که نیاز به توضیح داشته باشد. پرسش اصلی از آقایان این است که مگر همین جمهوری اسلامی با رفراندوم و تشکیل مجلس موسسان تثبیت نشد؟ آن زمان هم که نه نظارت استصوابی در کار بود و نه شورای نگهبان. چه تضمینی وجود دارد که این بار هم به نام انقلاب یک رژیم ضدانقلابی دیگر و صرفاً با اسم و رسمی متفاوت بر سر کار نیاید؟ در این دموکراسی خواهی، چرا هدف و اولویت اصلی موجودیتی به نام ایران است و نه مردم ایران؟ در حقیقت این دو شخصیت سیاسی و نیروهای سیاسی پیرو آن‌ها که هویت سیاسی‌شان را از دو نظام سیاسی دشمن یک‌دیگر اخذ می‌کنند، منظورشان از دموکراسی دیکتاتوری اکثریت است که اتفاقاً شکل غالب بسیاری از لیبرال دموکراسی‌های کنونی جهان است. مثلاً بنگرید به ترکیه که از بیست سال پیش تا به حال و به‌رغم، یا در واقع به دلیل، برگزاری چندین انتخابات و رفراندوم، اردوغان کماکان شخص اول مملکت و قدرت‌مندترین مقام حکومتی است. رفتارها و کارکرد سیاسی اردوغان کمابیش شبیه خامنه‌ای است با این تفاوت که او برخلاف خامنه‌ای منتخب مردم است! بسیاری از نیروهای لیبرال جمهوری خواه ایرانی، که به نظر می‌رسد جمعیتشان بیش‌تر از اصلاح‌طلبان و سلطنت‌طلبان باشد، ادعا خواهند کرد که پیرو هیچ یک از دو گروه پیشین نیستند اما تا به حال مدل سیاسی و نقشه‌راه متمایزی از آن‌ها مشاهده نشده است و در نهایت آن‌ها هم در خوش‌بینانه‌ترین حالت ساختاری سیاسی شبیه به دموکراسی‌های لیبرال اروپایی و آمریکایی را تجویز می‌کنند. از قضا، و با توجه به این واقعیت که نظام‌های لیبرال دموکراسی در درون چارچوب اقتصادی سرمایه‌داری تعریف می‌شوند، جمهوری خواهان لیبرال هم‌هم‌چون سلطنت‌طلبان و اصلاح‌طلبان مقوله‌ای به اسم ستم طبقاتی را به رسمیت نمی‌شناسند. این گروه‌ها با وجود اذعان به وضعیت فلاکت‌بار اقتصادی و اختلاف فاحش طبقاتی در جامعه‌ی ایران، این وضعیت را نه ناشی از سازوکارهای سیستماتیک سرمایه‌داری نئولیبرال بلکه حاصل سوءمدیریت و ناکارآمدی جمهوری اسلامی می‌دانند. تمامی گروه‌های پیش‌گفته به علاوه‌ی بخش‌هایی از چپ، و به جز اقلیتی از نیروهای لیبرال غیرمرکزگرا، اصلاً قائل به وجود ستم ملی یا ملیتی و تبعیض نژادی در ایران هم نیستند چه رسد به آن که برای آن راه‌حلی داشته باشند. در ادامه با تمرکز بر روی ترانه «برای» و با ذکر مثال‌هایی بیش‌تر از ترکیه، به عنوان همسایه‌ی ایران که دارای اشتراک‌های فرهنگی و مراوداتی چشم‌گیر با جامعه‌ی ایرانی است، این تضادها و تناقض‌ها را بیش‌تر تشریح می‌کنم.

به نام مردم، «برای» مرکز نشینان مرفه

اهمیت تحلیلی ترانه «برای» بیش و پیش از آن که ناشی از نوع نگاه خواننده‌ی آن یا نحوه‌ی گزینش متن ترانه از توییت‌های مردم باشد، به دلیل استقبال چشم‌گیر از آن است. این بدین معناست که بسیاری از کسانی که این ترانه را مشتاقانه بازپخش و بازخوانی می‌کنند، یا با محتوای آن هم‌دل هستند، و یا این که در مجموع مشکل خاصی در آن نمی‌بینند که در هر دو صورت بنا به توضیحی که در ادامه خواهد آمد، این خود حاکی از عارضه‌ای جدی در جامعه‌ی ایرانی است. با وجود تصدیق استقبال عمومی از این اثر، میزان پراکندگی جغرافیایی و جمعیتی دوست‌داران این اثر بر ما پوشیده است؛ یعنی ما هنوز نمی‌دانیم که آیا این ترانه همان قدر در میان مردمان مناطق مرکزی ایران مورد استقبال واقع شده است که در مناطق پیرامونی، به‌ویژه که صداها‌ی منتقدانه چشم‌گیری از جانب کردها نسبت به این اثر شنیده شده است. مدعای اصلی هواداران «برای» این است که چون این ترانه حرف دل همه‌ی مردم و دغدغه‌های آن‌ها را بیان می‌کند، به همین دلیل با چنین واکنش مثبت و گسترده‌ای مواجه شده است. این نکته دقیقاً منطق اصلی و فاش‌کننده‌ی ماهیت مسأله‌دار ترانه «برای» به عنوان یک پدیده‌ی اجتماعی-سیاسی است.

مسأله در این جاست که آن چیزی که به عنوان حرف دل «همه‌ی مردم» یا «اکثریت مردم» عرضه می‌شود، در درجه اول منافع و مطالبات طبقات و گروه‌های اجتماعی مرفه و برخوردار (privileged) است که به اسم خواست عمومی مطرح می‌شود. این خواسته‌ها ظاهری مشروع و مترقی هم دارند اما به گونه‌ای صورت‌بندی می‌شوند که در خدمت سیاستی ضدانقلابی و ارتجاعی قرار می‌گیرند. مثالی به ظاهر نامربوط اما ماهیتاً کاملاً مرتبط می‌تواند این موضوع را روشن‌تر کند. یکی از نقدهای عمده از سوی برخی از فمینیست‌های چپ‌گرا و ضداستعماری به مفهوم به ظاهر جذاب و پیشروی «خواهری زنان» (sisterhood of women) این است که این مفهوم عملاً از سوی زنان فمینیست سفید و لیبرال غربی تدوین شده است برای این که به آن‌ها امکان می‌دهد به جای تمام زنان، فارغ از تفاوت‌های طبقاتی، ملیتی و گرایش‌های جنسی، حرف بزنند. به علاوه، زنان برخوردار و مرفه غربی با توسل به این مفهوم نه تنها ستم‌های متکثر و چندلایه به زنان سیاه، زنان طبقه‌ی کارگر، زنان ملت‌های مستعمره و غیره را با ستم جنسیتی علیه خود یک‌کاسه می‌کنند و هم‌سان جلوه می‌دهند، بلکه منافع طبقاتی و سیاسی و حتی هم‌دستی خود در ساختارهای تبعیض و ستم علیه زنان دیگر را لاپوشانی می‌کنند. این منطق سیاسی یعنی سیاستی به ظاهر مترقی و به اسم همه‌ی مردم اما عملاً

در خدمت منافع طبقات برخوردار، در واقع الگوی ثابت رفتاری بخش وسیعی از طبقات متوسط به بالای شهری در دنیای امروز است.

برای رمزگشایی از ماهیت چنین سیاستی می‌بایست دید اولاً چه چیزهایی را از قلم می‌اندازد و ناگفته و نادیده باقی می‌گذارد و ثانیاً گزاره‌هایی را که مطرح می‌کند چگونه بسته‌بندی و صورت‌بندی می‌کند. در ترانه‌ی «برای» مطلقاً هیچ اثری حتی در حد اشاره هم به مسأله‌ی ستم ملی نیست. حتی مقوله‌ی زبان مادری که در سال‌های اخیر به [بحث‌هایی](#) عمومی هم دامن زده است، راهی به این ترانه پیدا نکرده است. اشاره به ستم و خشونت جنسیتی هم در عبارات «زن-زندگی-آزادی»، «برای دختری که آرزو داشت پسر بود» و «برای خواهرم، خواهرت، خواهرامون» منعکس شده که به دلیل کلی و مبهم بودن، به میزان یک سانی هم مستعد تفسیر فمینیستی هستند و هم تفسیر ناموس‌پرستانه و ضدزن. با توضیحاتی که در ادامه خواهد آمد، و با توجه به بافت کلی ترانه، این اشارات هم عملاً بازگوکننده‌ی درکی بسیار محدود و ویتیرینی از حقوق زنان هستند. ستم طبقاتی هم جایی در این ترانه ندارد. اشاراتی هم چون «برای بی‌پولی»، «برای کودک زباله‌گرد» و «برای آوار خانه‌های پوشالی» که فقر و وضعیت بد اقتصادی را برجسته می‌کنند، به معنای استعمار طبقه‌ی کارگر و فقرا توسط طبقه‌ی سرمایه‌دار و طبقات مرفه نیست بلکه علت مسأله به طور غیرمستقیم در این بند ترانه آمده است: «برای اقتصاد دستوری».

بر اساس این ایدئولوژی لیبرالی فقر و نداری بسیاری از مردم در ایران صرفاً حاصل فساد و عملکرد فاجعه‌بار اقتصادی دولت‌مردان جمهوری اسلامی است و کافی است که اقتصاد بازار آزاد متکی بر بخش خصوصی و بدون مداخله دولت در ایران برقرار شود تا ما هم مثل «سرمایه‌داری‌های متعارف» غربی سعادت‌مند شویم. در نگاه بسیاری از شیفتگان «برای»، اقتصاد آزاد مجموعه‌ای از فرمول‌ها و اصول علمی اقتصادی است که اگر قدرت حکومتی به دست متخصصان و باورمندان به این علم بیفتد، می‌توان آن را در هر جایی پیاده کرد. گذشته از این که معلوم نیست چرا برای استقرار اقتصاد به اصطلاح آزاد و غیردولتی، باز هم نیاز به مداخله‌ی قدرت و حکومت است! پرسشی ساده این است که پس چرا اقتصاد همسایه‌ی شمال غربی یعنی ترکیه چندین سال است که به گل نشسته است؟ نرخ تورم رسمی در ترکیه در شهریور ماه امسال ۸۳ درصد اعلام شده، در حالی که برخی [منابع](#) نرخ واقعی تورم در این کشور را در حدود ۱۷۶ درصد اعلام کرده‌اند. ترکیه هم بخش خصوصی قدرت‌مند و اقتصاد غیردولتی دارد و هم متحد و نظر‌کرده‌ی غرب است تا جایی که تنها کشور خاورمیانه‌ای

عضو ناتو به شمار می‌آید. ترکیه مثالی استثنایی نیست. مثال‌ها بسیارند از جمله درباره‌ی نرخ استثمار و اختلاف فاحش طبقاتی در همان کشورهای غربی. اما بگذارید که بپرسیم مثلاً تکلیف صدها میلیون شهروند فقیر و تهی‌دست بزرگترین نظام لیبرال-دموکراسی جهان یعنی هندوستان چه می‌شود؟! در قاموس ایدئولوژی اقتصاد آزاد و لیبرالی این سوالات به ندرت مطرح می‌شوند، چون خواب نفع‌برندگان اصلی یعنی سرمایه‌دارها و میلیاردها را آشفته می‌کنند. در جوامع سرمایه‌داری و در بدترین اوضاع اقتصادی هم هیچ‌گاه وضعیت برای همه بد نیست و طبقات مرفه همواره ثروت خود را با سرعت کم‌تر یا بیش‌تر افزایش می‌دهند، اما جناح‌های مختلف طبقه‌ی سرمایه‌دار (مالی، صنعتی، تجاری، خدماتی، داخلی، خارجی) هرگاه سودآوری‌شان به میزان دلخواهشان نباشد، آرزوها و امیال خود را در قالب منافع عمومی و مردمی جا می‌زنند. سرمایه‌دارها مادامی که شرایط انباشت سرمایه و بیشینه‌سازی ثروتشان فراهم باشد، با هر حکومتی می‌سازند، هم‌چنان که کارخانجات غربی بسیاری از جمله صاحبان کسب‌وکارهای خانوادگی معروفی همچون بی.ام.و. و پورشه هم در حکومت فاشیستی هیتلری جیبشان را پر پول کردند و هم بعدها و تا به امروز در نظام لیبرال-دموکراسی آلمان.

اما هواداران این حکومت لیبرالی و اقتصاد آزاد و غیردستوری در نهایت به دنبال تحقق چه شکلی از زندگی جمعی هستند؟ پاسخ ساده است: «یک زندگی نرمال». چند ویژگی این زندگی نرمال بخش عمده‌ی ترانه «برای» را تشکیل می‌دهد: «برای توی کوچه رقصیدن»، «برای ترسیدن به وقت بوسیدن»، «برای حسرت یک زندگی معمولی»، «برای این بهشت اجباری»، «برای قرص‌های اعصاب و بی‌خوابی» و غیره. تمامی این گزاره‌ها و خواسته‌ها به حق و مشروعند و یکی از تضادهای اصلی با حکومت به دلیل ماهیت واپس‌گرایانه‌ی اجتماعی-فرهنگی آن است. اما نحوه‌ی صورت‌بندی این زندگی بدیل نرمال از سوی جریان‌ات راست‌گرای لیبرال و محافظه‌کار ایرانی، از جمله در ترانه «برای»، اغلب به گونه‌ای است که برای تحقق آن نه نیازی به یک حکومت دمکراتیک است و نه انقلاب در معنایی که پیش‌تر آمد. زمانی که به تصویرسازی از زندگی اجتماعی مطلوب می‌رسیم، جالب است که تخیل و رویاپردازی بخش بزرگی از مخالفان سیاسی جریان سلطنت‌طلبی هم چندان از سبک زندگی طبقه‌ی متوسط به بالای شهری در زمان محمدرضا شاه فراتر نمی‌رود. در واقع در این تخیل اجتماعی، منظور از زن-زندگی-آزادی هم همان زندگی اجتماعی در شهرهای بزرگ پیش از انقلاب ۵۷ است که حجاب زنان اختیاری بود و برخی قوانین حمایتی محدود از زنان هم وجود داشت و آزادی مصرف و سبک زندگی هم‌گام با دیکتاتوری سیاسی، سروری سیاسی-اجتماعی مردان، استثمار

پیرامون توسط مرکز و بهره‌کشی از طبقات کارگر و فقرای شهری و روستایی توسط طبقه‌ی حاکم در جریان بود. کلید فهم این که چرا سبک زندگی آرمانی بدین گونه و با این صورت‌بندی خاص تخیل می‌شود در ارجاع دوباره به سرچشمه‌های طبقاتی آن است. باید پرسید چرا در این «زندگی نرمال» کسی از دست‌رسی برابر به آب آشامیدنی، برق، مسکن، آموزش و بهداشت دم نمی‌زند؟ چرا برای زن-زندگی-آزادی غش می‌کنند ولی به نان-کار-آزادی پیف‌پیف می‌گویند؟ پاسخ ساده است. چون آن‌هایی که این تخیلات را می‌سازند و سال‌هاست شبانه‌روز از طریق تلویزیون‌ها و ماهواره‌ها و اینترنت به روح و ذهن خلاق پمپاژ می‌کنند، مرفه‌تر از آنند که غم آب و نان و سرپناه داشته باشند. «زندگی نرمال» آن‌ها برای بیش از نیمی از جمعیت آن جامعه زندگی رویایی است. درد این مرفهین صرفاً این است که چرا نمی‌توانند مانند هم‌تایان اروپایی و آمریکایی‌شان در همان مملکت خودشان پول خرج کنند و زندگی «لاکچری» و تفریحات دلخواهشان را داشته باشند. تصادفی نیست که بعضی‌هایشان که به یک‌باره ساز مخالف سیاسی می‌زنند بی آن که خطری کنند ابتدا از کشور خارج می‌شوند و بعد هم بدون فوت وقت به پهلوی لبیک می‌گویند. آن‌ها به منافع طبقاتی خود آگاه هستند و می‌دانند که وقتی پهلوی می‌گوید منافع ملی منظورش پُرپول کردن جیب این میلیاردرهای بی‌درد است و وقتی می‌گوید تمامیت ارضی مقصودش سرزمینی است فراخ برای غارت و چپاول که نباید یک وجب از خاک آن هم کم شود. و می‌دانیم که او حتی به قیمت ریختن خون مردمان آن سرزمین از این «سرمایه» ارضی حفاظت خواهد کرد هم‌چنان که پدر و پدربزرگش کردند.

طبقه‌ی مرفه حتی زمانی هم که می‌خواهد ژست مترقی بگیرد، باز هم ماهیت منفعت‌طلبانه و خودمحورانه‌اش را لو می‌دهد. می‌گوید «برای کودک افغانی»، بی آن که به این حقیقت ساده و ابتدایی توجه کند که افغانی واحد پول افغانستان است و بسیاری از افغانستانی‌ها این نحوه خطاب شدن را توهین‌آمیز می‌دانند. یا به طنین پربسامد دغدغه‌های زیست‌محیطی و حیوان‌دوستانه در این ترانه توجه کنید. «برای این هوای آلوده»، «برای ولیعصر و درختای فرسوده»، «برای پیروز و احتمال انقراضش» و «برای سگ‌های بی‌گناه ممنوعه». باز هم همچون زمانی که دم از آزادی، دموکراسی، زن، رقصیدن و بوسیدن می‌زنند، در ظاهر همه چیز امیدوارکننده و زیبا و مترقی به نظر می‌رسد اما حتی به محیط‌زیست هم که می‌رسد، باز هم همان الگوی دغدغه‌ها و آرزوهای خود را به عنوان مسأله‌ی همگانی جا زدن تکرار می‌شود و اجا هم به جای همه حرف می‌زند. «درختای خیابون ولیعصر» می‌شود درد دل همه‌ی مردم ایران و آدم و سوسه می‌شود بپرسد که آیا این

جماعت حتی اسم هوتک یا هورالعظیم اصلاً به گوششان خورده است یا از هامون و کارون خبر دارند؟ آیا اگر هوای تهران آلوده نبود باز هم حرفی از آلودگی هوا زده می‌شد یا این که مثل تمامی این سال‌ها که هوای خوزستان آلوده‌ست، دیگر این مسأله «درد دل همه مردم» نبود؟! حکایت حیوان‌دوستی پرسروصدای سال‌های اخیر هم از همین جنس است. حیوان‌دوستی هم به خودی خود امری است پسندیده و ضروری به‌ویژه در جامعه‌ی ایران که شدت خشونت علیه حیوانات چنان است که حتی اولین واکنش گربه‌های خیابانی در مواجهه با انسان‌ها فرار را بر قرار ترجیح دادن است. اما هر انسان حیوان‌دوستی انسانی مترقی و پیشرو نیست. بسیاری از گردش‌گران در ترکیه، از جمله ایرانی‌ها، از میزان بالای توجه، حمایت و محبت به حیوانات مخصوصاً سگ‌ها و گربه‌های خیابانی انگشت به دهان می‌مانند. اما برای بسیاری از مردم حیوان‌دوست ترکیه، جویدن خرخره کردها و ارمنی‌ها همچون آب خوردن است. در قاموس آن‌ها هیچ تناقضی بین عشق به حیوانات و تنفر از ارمنی‌ها، کردها، و این روزها مهاجران سوری، نیست. بنابر روایاتی، حتی هیتلر هم بسیار انسان‌دوستی بود. به نظر می‌رسد بخش قابل توجهی از حمایت از حقوق حیوانات در میان طبقات مرفه ایرانی بیش از آن که ناشی از تعهد به اصول جهان‌شمول عدالت‌طلبی و دفاع از حق حیات باشد، نوعی پرستیژ طبقاتی و نمایش برتری فرهنگی باشد. کافی است مثلاً کمی در زندگی سلبریتی‌های حیوان‌دوست ایرانی غور کنید تا متوجه شوید که حتی اگر با ذره‌بین هم در سابقه آن‌ها بگردید بعید است یک مورد واکنش ساده از آنان درباره‌ی اعدام‌های فله‌ای بلوچ‌ها، عرب‌ها و کردها در دهه‌های اخیر ببینید.

برای کدام مردم؟

در جامعه‌ای که بیش از ۳۰ درصد مردم زیرخط فقر مطلق زندگی می‌کنند — یعنی بالغ بر ۲۵ میلیون نفر — و نزدیک به ۷۰ درصد جامعه زیر خط فقر نسبی است، استقبال گسترده از ترانه «برای» که با وصفی که رفت در حقیقت بازتاب آمال طبقه‌ی مرفه ناخشنود ایرانی است، نه جای خوش‌حالی که مایه‌ی نگرانی است. این واقعیت که بخش‌هایی از طبقه‌ی اقتصادی-اجتماعی حاکم در زمان‌هایی می‌توانند قشرهایی از محرومان، فقرا و طبقه‌ی کارگر را مسحور و همراه خود کنند منحصر به ایران نیست. ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که تبهکارانی هم‌چون مودی در هند، بولسونارو در برزیل و ترامپ در آمریکا موفق می‌شوند با رأی میلیون‌ها نفر به قدرت برسند. فاشیسم فرزند و محصول نظام سرمایه‌داری بویژه در شکل لیبرال-دمکرات آن است. مگر هیتلر هم از طریق موفقیت حزب نازی در انتخابات به قدرت نرسید؟ جناح‌هایی از طبقه‌ی سرمایه‌دار ضمن

استفاده از بحران‌های ساختاری سرمایه‌داری و با سوار شدن بر موج نارضایتی‌های طبقات متوسط و رو به پایین، نسخه‌ای به ظاهر متفاوت و گاه حتی هارتر از همان سرمایه‌داری را به اسم نسخه‌ی بدیل و نجات‌بخش از طریق بنگاه‌های متعدد رسانه‌ای و صنعت سرگرمی ترویج می‌کنند. این دقیقاً کاری است که به‌ویژه در بیست سال گذشته بخش‌هایی از سرمایه‌داران ایرانی در داخل و خارج از کشور و با حمایت هم‌تایان غربی و غیرغربی‌شان با صرف پول‌های هنگفت کرده‌اند و بعضی‌هایشان می‌شوند اصلاح‌طلب و نایاک و بعضی‌های دیگر برانداز و خواهان تغییر رژیم (regime change). سرکوب و تخریب سیستماتیک هرگونه تشکل‌یابی سیاسی مستقل در داخل، این امکان را برای طبقات مرفه ایرانی فراهم کرده تا به مدد سرمایه‌های مالی کلان، از طریق شبکه‌ی وسیعی از تلویزیون‌ها و رادیوها و صفحات مختلف در شبکه‌های اجتماعی مجازی که برای بسیاری از قشرهای محروم هم قابل دسترسی هستند، دیدگاه‌ها و برنامه‌های سیاسی خود را به اسم دغدغه‌ها و مطالبات مردم در ذهن و روان همان مردم فروکنند. در این مسیر از هرگونه فرصت‌طلبی منفعت‌جویانه فروگذار نخواهند بود و همچون هم‌قطاران حکومتی‌شان از هرگونه تحریف و مصادره آرمان‌ها و آرزوهای مردمی هم چشم‌پوشی نخواهند کرد؛ هم‌چنان که تلاش کرده و می‌کنند که مفهوم انقلاب و زن-زندگی-آزادی را هم از آن خود کنند تا جایی که مفتخرند به دریافت جایزه از دستان همسر رئیس‌جمهور آمریکا برای آهنگ انقلاب‌شان. همان‌طور هم که انتظار می‌رفت، ذره‌ای هم به روی خودشان نمی‌آورند وقتی غرور می‌ورزند به این که جیل بایدن شعار زن-زندگی-آزادی را بر زبان می‌راند در حالی که سازمان سیاسی خالق این شعار، حزب کارگران کردستان (پک‌ک)، در لیست سازمان‌های تروریستی دولت همسر و کشور خانم بایدن است و نظریه‌پرداز اصلی همان شعار، عبدالله اوجالان، بیست و چهار سال پیش توسط ماموران اطلاعاتی آمریکا ربوده و تحویل ترکیه داده شد و از همان زمان تا همین الان در زندانی انفرادی است.

اما آیا جریان‌های ضدانقلابی تمامی مخالفان جمهوری اسلامی را به صف خود کشانده‌اند؟ چندماه اعتراضات قیام ژینا نشان داد که مقاومت انقلابی، گرچه پراکنده، اما هنوز زنده است. جریان‌های ضدانقلابی هم گرچه توان عملیاتی محدودی در شکل‌دادن به کنش‌های اعتراضی جمعی در داخل ایران دارند اما تأثیر فراوانی بر چارچوب فکری و ذهنی و ایدئولوژیک مردم دارند. حضور نیروهای واقعاً انقلابی به درجات مختلف در کردستان، بلوچستان، خوزستان، آذربایجان، لرستان و جنبش‌های اجتماعی همچون جنبش معلمان، اتحادیه‌های کارگری صنعتی و خدماتی، جنبش زنان و جنبش دانشجویی-دانش‌آموزی محسوس است. این

نیروها می‌بایست هم‌بستگی در میان خود را تقویت و به مرور زمینه تشکیل جبهه‌ای متحد با هدف گسترش هر چه بیش‌تر خود را فراهم سازند. در این مسیر نباید از یاد برد که ترانه «برای» ترانه‌ای است برای ضدانقلاب. انقلابیون ترانه خود را در سرودهای انقلابی کردستان و نغمه‌های حماسی لرها و عرب‌ها و ترک‌ها و بلوچ‌ها و «سرود لیلاها» خواهند جست.